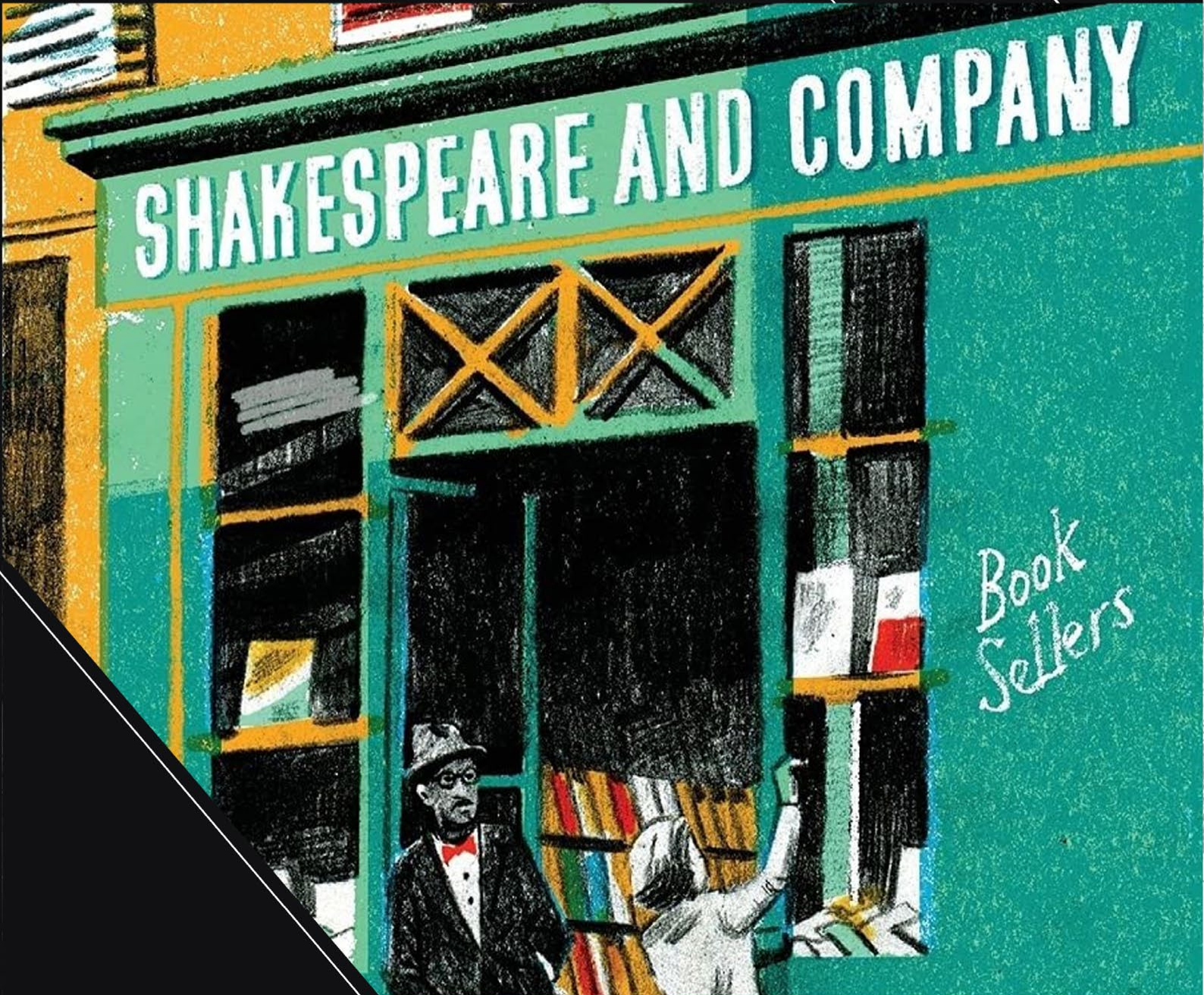


کتابچو

گاہنامہ مجازی فرهنگی - ادبی

سال اول | شماره دوم | پاییز ۱۴۰۰



- ادبیات دیجیتالی، فناوری در خدمت ادبیات
- گفت‌وگوی اختصاصی با لیلی گلستان
- برنده‌ی نوبل ادبیات ۲۰۲۱ کیست؟
- کتابخانه‌ای که کتاب‌هایش انسان‌اند



کتابچو

گاهنامه مجازی فرهنگی - ادبی کتابچو
سال اول ■ شماره دوم ■ پاییز ۱۴۰۰

شناسنامه

صاحب امتیاز

کانون کتاب دانشگاه بیرجند
معاونت فرهنگی و اجتماعی

مدیرمسئول

علیرضا نظری کاریزنوی

سر دبیر

علیرضا نظری کاریزنوی

هیئت تحریریه

حدیث اسلامی فر

سارا فرزانه

مژگان باختری

علیرضا نظری کاریزنوی

ویراستار این شماره

علیرضا نظری کاریزنوی

طراح لوگو

فاطمه گرگین

طراح جلد و صفحه آرا

محمد گلماه

(کانون ایده پردازی و تولید محتوا ماز دانشگاه بیرجند)

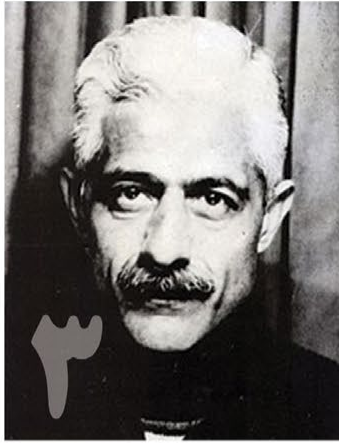
این نشریه دارای مجوز از معاونت فرهنگی

و اجتماعی دانشگاه بیرجند می باشد.

✉ alirezanazari971@yahoo.com ✉

📷 @kanoonketabdaneshgahbirjand 📷

📍 t.me/kanoonketabbirjand 📍



بیت‌های احمد شاملی

سخن سردبیر

۱ سرآغاز

معرفی کتاب

۲ چشم‌هایش

۳ مدیر مدرسه

کتاب‌فروشی‌های جهان

۵ شکسپیر در پاریس

مصاحبه

۹ گفت‌وگوی اختصاصی با لیلی گلستان

ترجمه

۱۱ ادبیات دیجیتال، فناوری در خدمت ادبیات

۱۳ کتاب را از روی جلدش قضاوت نکنید؛ توصیه‌ای اشتباه

۱۵ کتابخانه‌ای که کتاب‌هایش انسان‌اند

فیلم اقتباسی

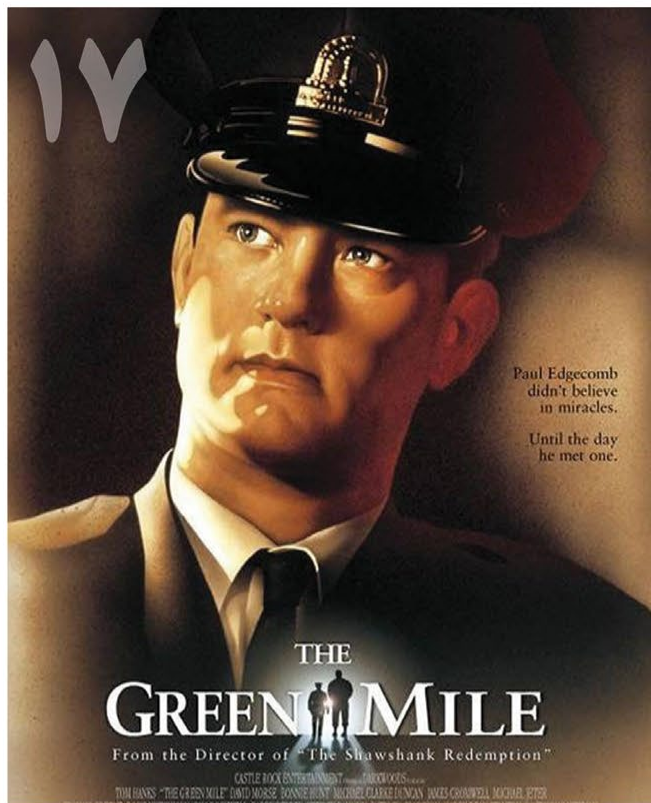
۱۷ مسیر سبز؛ دومین شاهکار دار ابونت

اختصاصی

۱۹ برنده نوبل ادبیات ۲۰۲۱ را بیشتر بشناسیم

معرفی نویسنده

۲۰ داستایفسکی؛ خالق جنایات و مکافات



HUMAN LIBRARY
unjudge someone.



هرکس که با کتاب آرزویش یابد، راحتی و آسایش از او سلب نمی‌گردد.

(امام علی (ع))

امروزه اهمیت مطالعه و بالأخص کتاب و کتاب‌خوانی از دغدغه‌های اصلی هر ملت و فرهنگ است. در جوامع پیشرفته بین پیشرفت همه جانبه آن جامعه و اهمیت کتاب و جایگاه بالای مطالعه در میان مردم آن، ارتباط معناداری وجود دارد. به این صورت که هر ملتی که سرانه مطالعه و پیشرفت صنعت نشر در آن بالاتر است، آهنگ رشد و پیشرفت آن جامعه سریع‌تر است. در قرن اخیر سرعت روزافزون رشد علم و به وجود آمدن فناوری‌های جدید در زمینه ارتباطات، شبکه‌های اجتماعی مجازی، موتورهای فوق پیشرفته جستجو، محتواهای جذاب سمعی و بصری و... باعث شده است که بسیاری از افراد جامعه به سمت این فناوری‌ها جذب شوند و ترجیح دهند تا اطلاعات مورد نیاز خود را به صورت تلگرافوار و شسته و رفته از منابع الکترونیکی و فضای مجازی با جذابیت بیشتر و سرعت بالاتر دریافت نمایند. همین امر باعث به حاشیه رانده شدن کتاب و نشریات چاپی شده است. این استقبال از رسانه‌های بصری و شبکه‌های درهم تنیده‌ی مجازی (که در نسل جوان بیشتر اتفاق افتاده است) باعث شده که کتاب، به رقیبی ضعیف و در آستانه شکست بدل گردد.

کانون کتاب دانشگاه بیرجند با هدف معرفی کتاب، تازه‌های نشر، بزرگان عرصه نویسندگی و ایجاد انگیزه و میل به سوی مطالعه کتاب (های غیر درسی) در میان قشر دانشجو، که افراد فعال و پویای جامعه در حال پیشرفت ایران هستند؛ تلاش کرده است تا گامی کوچک در راستای هدفی بزرگ بردارد.

نشریه «کتابجو» گاهنامه‌ای مجازی با صاحب امتیازی کانون کتاب دانشگاه بیرجند است. در این نشریه تلاش شده است مطالبی حول محور کتاب به خوانندگان ارائه شود؛ همچنین سعی شده است تا مطالب روز دنیا نوبه‌نو ترجمه و در کنار مطالب تالیفی منتشر گردد.

علیرضا نظری کاربزنوی





◀ سید مجتبی آفا بزرگ علوی معروف به بزرگ علوی، نویسنده سبک «واقع‌گرایی انتقادی»، استاد زبان فارسی ایرانی، مترجم، روزنامه‌نگار نوگرا و سیاستمداری چپ‌گرا است که در سال ۱۲۸۳ در تهران چشم به جهان گشود. او از کودکی به نویسندگی علاقه‌مند بود و هر کتابی که به دستش می‌رسید را بلافاصله مطالعه می‌کرد. از این رو در دهه بیست تا سی سالگی زندگی‌اش موفق به مطالعه آثار مهم نویسندگان جهان شد.

وی در دوره جوانی برای تحصیل در رشته روان‌شناسی به همراه پدر رهسپار آلمان شد. بعد از بازگشت به ایران به همراه صادق هدایت و چند تن دیگر، گروهی به نام «نوگرای ربه» را در مقابل ادبیات سنتی، تشکیل داد. اولین اثر او با نام «چمدان» که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه با نثری ساده و روان است و متأثر از نثر صادق هدایت و عقاید زیگموند فروید بود در سال ۱۳۱۳ منتشر شد.

بزرگ علوی در سال ۱۳۱۵ به جرم پیروی از حزب کمونیسم، به زندان افتاد و تا پایان دوره حکومت رضاشاه در سال ۱۳۲۰ در زندان ماند.

او را همراه صادق هدایت و صادق چوبک، پدران داستان‌نویسی نوین ایرانی می‌دانند و از آثار معروف وی می‌توان به چمدان، ورق پاره‌های زندان، چشم‌هایش و مجموعه داستان‌های کوتاه گیله مرد اشاره کرد.

سرانجام آفتاب عمر این نویسنده توانا در سال ۱۳۷۵ به علت سکته قلبی در بیمارستان فردیش های برلین، غروب کرد. رمان چشم‌هایش که در سال ۱۳۳۱ منتشر شد، روایتگر داستان زنی از طبقه بالای جامعه زمان رضاشاه است که دست

برقضا عاشق نقاشی معروف به نام ماکان شده است. استاد ماکان، رهبر تشکیلاتی زیرزمینی برضد حکومت رضا شاه است و فرنگیس؛ زن قصه به خاطر عشق آتشینش به ماکان، وارد مبارزات سیاسی علیه حکومت می‌شود.

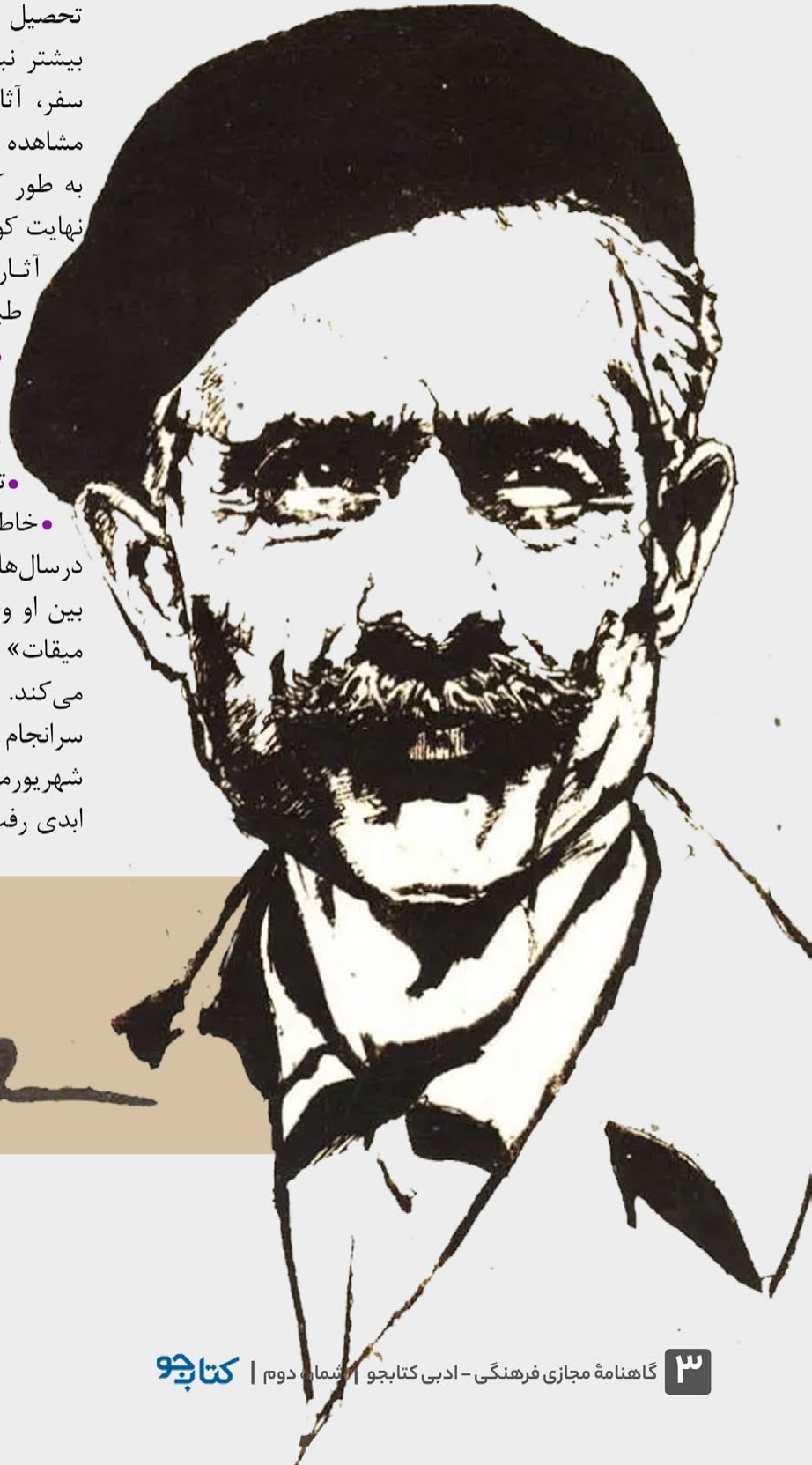
بعد از مرگ استاد ماکان در تبعید و با گذشت چندین سال، معروف‌ترین اثر این نقاش، قاب چشمان زنی بود که رازهای زیادی را در پس دیدگان متلالمش پنهان کرده بود و ناظم مدرسه‌ای که تابلوهای استاد ماکان در آن جا نگهداری می‌شد به دنبال یافتن آن زن و برملا کردن راز آن چشم‌ها بر آمد.

روایت داستان این نویسنده توانا از زبان یک زن، نشان دهنده اشراف کامل وی به شخصیت و حالات روحی و خلق و خوی زنان است. و این اثر سیال و به دور از تکلف با محوریت یک زن توانست خالق خود را از دیگر نویسندگان زمانش فراتر برد.

رمان چشم‌هایش همواره در بین علاقه‌مندان به مطالعه از جمله محبوب‌ترین رمان‌های معاصر ایرانی است که تاکنون به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شده است.



◀ جلال‌الدین سادات آل احمد، معروف به جلال آل احمد فرزند سید احمد حسینی طالقانی در سال ۱۳۰۲ پس از هفت دختر و به عنوان نهمین فرزند خانواده در محله سید نصرالدین از محله‌های قدیمی شهر تهران به دنیا آمد. پدر او روحانی بود و از این رو، وی دوران کودکی‌اش را در محیط مذهبی سپری کرد.



جلال پس از اتمام دوره دبستان، تحصیل در دبیرستان را آغاز کرد، اما پدر که تحصیل وی را در مدارس دولتی نمی‌پسندید و بیم آن داشت که مبدا آن درس‌ها، فرزندش را از راه دین و حقیقت منحرف سازد، با او مخالفت کرد. پس از اتمام دوره تحصیل دبیرستانی، پدر او را به نجف نزد برادر بزرگش سید محمدتقی فرستاد تا در آن جا به تحصیل علوم دینی بپردازد، اما دوام این سفر چند ماه بیشتر نبود و جلال به ایران بازگشت. پس از بازگشت از سفر، آثار شک و تردید و بی‌اعتقادی به مذهب در او مشاهده شد که بازتاب‌های منفی خانواده را در پی داشت. به طور کلی نثر آل احمد نثری شتابزده، تأثیرگذار و در نهایت کوتاهی و ایجاز است.

آثار او را به طور کلی می‌توان در پنج موضوع طبقه‌بندی کرد:

- قصه و داستان
- مشاهدات و سفرنامه
- مقالات
- ترجمه
- خاطرات و نامه‌ها

در سال‌های فرجامین زندگی جلال، پلی روحانی و معنوی بین او و خدایش ارتباط برقرار کرد، و در کتاب «خسی در میقات» که سفرنامه حج اوست به این تحول روحی اشاره می‌کند.

سرانجام این نویسنده ماهر و پرتوان در غروب روز هفدهم شهریورماه سال ۱۳۴۸ در چهل و شش سالگی به خواب ابدی رفت.

جلال آل احمد

مدیر مدرسه، گزارشی از روابط افراد یک مدرسه با هم و روابط مدرسه با جامعه می‌باشد. در واقع این قصه روایتگر جامعه‌ای کوچک از اجتماع کل است که در آن فساد مالی و اخلاقی موج می‌زند و در نهایت شکست قهرمان داستان در سامان‌دهی اوضاع، نشان دهنده نارضایتی نویسنده از اوضاع اجتماع آن روز می‌باشد.

مدیر مدرسه از جمله داستان‌های نسبتاً بلند آل احمد است که در سال ۱۳۳۷ به چاپ رسید و به گفتهٔ خودش «حاصل اندیشه‌های خصوصی و برداشت‌های سریع عاطفی از حوزه بسیار کوچک اما بسیار مؤثر فرهنگ و مدرسه» است. این داستان در مورد معلمی است که از شغلش خسته شده و با رشوه دادن به فردی در کارگزینی کل، حکمی برای مدیر مدرسه شدن می‌گیرد و در نهایت به عنوان مدیر یک دبستان در حاشیهٔ شهر، در منطقه‌ای کوهپایه‌ای، انتخاب می‌شود.

معلم‌های مدرسه هر کدام ویژگی خاص خود را داشتند. در این میان مدیر متوجه می‌شود که مدیر قبلی به خاطر سیاسی بودنش دستگیر شده و پی می‌برد که معلم کلاس سوم نیز با او هم عقیده است.

مدیر در پی رفع کمبودهای مدرسه به نبود یک فراش پی می‌برد و تقاضای فراش می‌کند، اما بعد از مدتی متوجه ناسازگاری فراش جدید با معلم‌ها شده و پس از تحقیق و تفحص متوجه تفاوت حقوق فراش با معلم‌های مدرسه می‌شود و پی به وضعیت اختلاس در فضای آموزشی آن مکان می‌برد.

وی با کمک فراش سعی در برطرف کردن مشکلات مدرسه می‌کند. در پی اتفاقات متعددی که رخ می‌دهد او متوجه رشوه‌خواری، فساد مالی و اخلاقی در مدرسه می‌شود و در حالی که تلاش‌های خود را در سامان‌دهی اوضاع مدرسه بی‌ثمر می‌بیند، از کار خود استعفاء می‌دهد.



شکسپیر در پاریس

مترجم: علیرضا نظری کاریزنوی

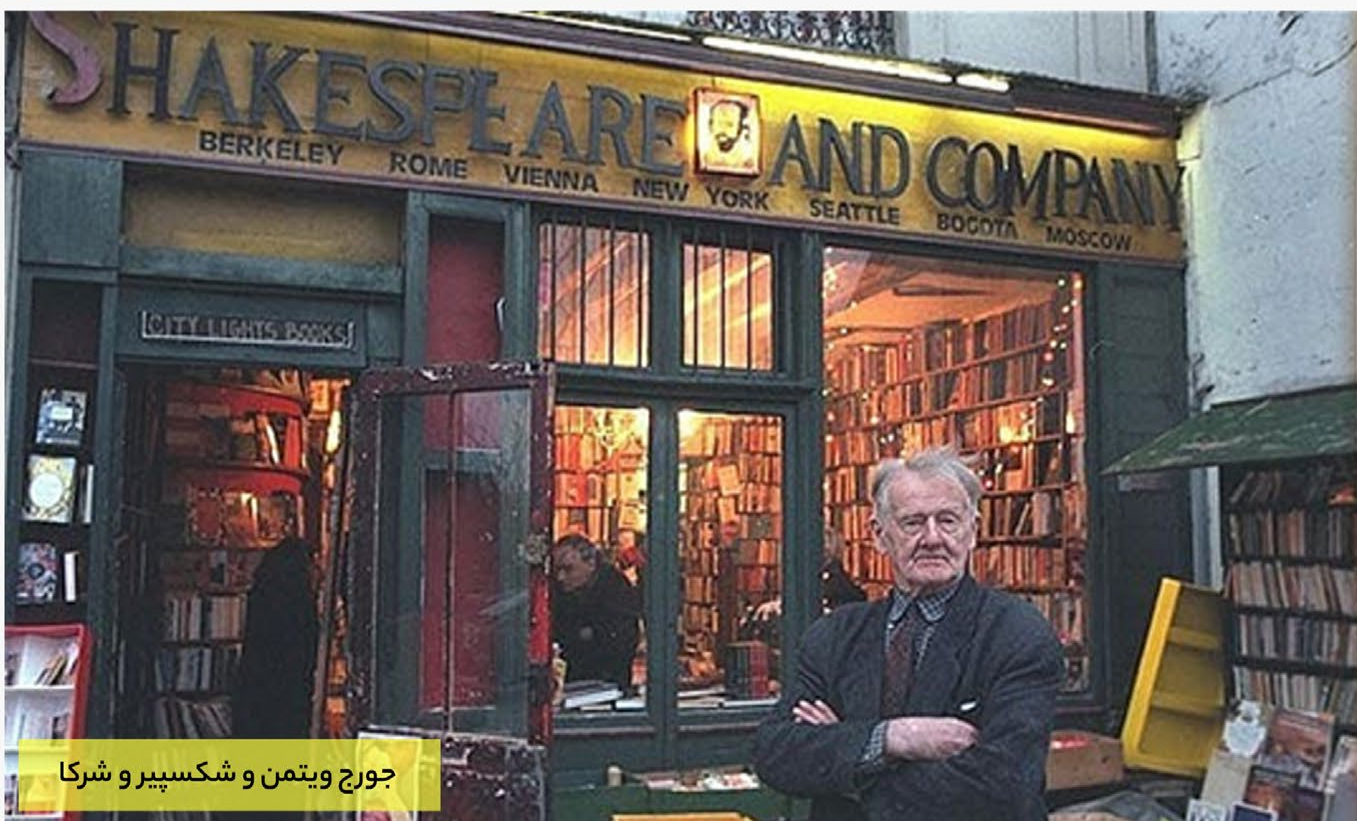
دلار وام گرفت تا بتواند مکانی را برای کتابفروشی‌اش را به‌افتخار «سیلویا بیچ»، اولین مؤسس کتابفروشی شکسپیر و شرکا در ۱۹۱۹، به کتابفروشی شکسپیر و شرکا تغییر داد. کتابفروشی سیلویا بیچ در خیابان اودئون به محلی برای گرد آمدن نویسندگان بزرگ مهاجر آن زمان - جویس، همینگوی، اشتاین، فیتزجرالد، الیوت، پوند



«شکسپیر و شرکا» یک کتابفروشی در قلب پاریس، در کنار رود سن، روبروی نوتردام است. از زمان افتتاح این کتابفروشی در سال ۱۹۵۱ تاکنون، محل ملاقات نویسندگان و کتاب‌خوان‌ها بوده و تبدیل به یک موسسه ادبی در ساحل چپ سن شده است.

این کتابفروشی توسط یک آمریکایی به نام «جورج ویتمن» تاسیس شد. این بنا در اوایل قرن ۱۷ ساخته شد و در ابتدا یک صومعه بود. هنگامی که فروشگاه برای اولین بار افتتاح شد، نام آن میسترال (le mistral) بود. جورج در آوریل ۱۹۶۴ - چهارصدمین سالگرد تولد ویلیام شکسپیر - نام کتابفروشی‌اش را به‌افتخار «سیلویا بیچ»، اولین مؤسس کتابفروشی شکسپیر و شرکا در ۱۹۱۹، به کتابفروشی شکسپیر و شرکا تغییر داد. کتابفروشی سیلویا بیچ در خیابان اودئون به محلی برای گرد آمدن نویسندگان بزرگ مهاجر آن زمان - جویس، همینگوی، اشتاین، فیتزجرالد، الیوت، پوند - و همچنین نویسندگان برجسته فرانسوی تبدیل شده بود.

سال ۱۹۷۰ افتتاح کرد. مایکل با تشویق دوستان و استادان، از جمله رمان‌نویس معروف «سال بلو»، ۳۰۰۰



جورج ویتمن و شکسپیر و شرکا



سیلویا بیچ، اولین موسس شکسپیر و شرکا



یک تامبل‌وید در کتابفروشی شکسپیر و شرکا

و همچنین نویسندگان برجسته فرانسوی تبدیل شده بود. سیلویا بیچ آمریکایی اولین کتابفروشی شکسپیر و شرکا را در سال ۱۹۱۹ تأسیس کرد. کتابفروشی خانم بیچ تا سال ۱۹۴۱، زمانی که پاریس توسط نازی‌ها اشغال شد، فعال بود. یک روز در ماه دسامبر، یک افسر نازی وارد فروشگاه او شد و آخرین نسخه «شب‌زنده‌داری فینگن‌ها» را که برای خانم بیچ مانده بود درخواست کرد. خانم بیچ از فروش کتاب خودداری کرد. افسر گفت که بعد از ظهر برمی‌گردد تا همه کالاهای کتابفروشی خانم بیچ را مصادره کند و کتابفروشی‌اش را ببندد. پس از رفتن افسر نازی، خانم بیچ بلافاصله همه کتاب‌ها و وسایل مغازه را به آپارتمانی در طبقه بالا منتقل کرد. بعد از این اتفاق کتابفروشی خانم بیچ (شکسپیر و شرکا) هرگز دوباره باز نشد. ویتمن تلاش کرد تا روح کتابفروشی خانم بیچ را حفظ کند و به همین دلیل کتابفروشی شکسپیر و شرکا به سرعت به مرکز «ادبیات مهاجرت» در پاریس تبدیل شد. آلن گینزبرگ، ویلیام باروز، آناس نین، ریچارد رایت، ویلیام استایرون و جیمز بالدوین از جمله بازدیدکنندگان اولیه این مغازه بودند.

از اولین روزی که فروشگاه افتتاح شد، نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران دعوت شدند تا در میان قفسه‌های مغازه و در انبوهی از کتاب‌ها، روی تخت‌های کوچکی که در طول روز از آن‌ها به عنوان نیمکت استفاده می‌شد،



کتابفروشی شکسپیر و شرکا

شرکا بخواهد باید ۳ کار انجام دهد. روزی یک کتاب بخواند، چند ساعت در روز در مغازه کمک کند و یک خودزندگی‌نامه (autobiography) یک صفحه‌ای بنویسد. هزاران هزار از این خودزندگی‌نامه‌ها جمع‌آوری شده است و اکنون تبدیل به یک آرشیو بزرگ شده است و نویسندگان، مسافران و رویاپردازان را به خود جذب می‌کند.

بخواهند. از آن زمان، حدود ۳۰۰۰۰ نویسنده و هنرمند جوان در کتابفروشی اقامت داشته‌اند. این مهمانان به «تامبل‌ویدز» (Tumbleweeds) مشهوراند. ویتمن کتاب فروشی‌اش را یک مدینه فاضله سوسیالیستی می‌داند که به یک کتابفروشی تبدیل شده است. هر کسی که بخواهد شب را در کتابفروشی شکسپیر و





سیلویا ویتمن، مدیر کنونی شکسپیر و شرکا

در سال ۲۰۰۲ سیلویا ویتمن تنها فرزند جورج که آن زمان ۲۱ سالش بود، به شکسپیر و شرکا بازگشت تا با پدرش در کتابفروشی وقت بگذراند. در سال ۲۰۰۶، جورج رسماً سیلویا را به عنوان سرپرست کتابفروشی معرفی کرد. او روی کرکره‌های بیرون مغازه نوشت: «هر صومعه‌ای فردی داشت که وظیفه‌اش روشن کردن چراغ‌ها در شب بود. من پنجاه سال است که این کار را می‌کنم. حالا نوبت دخترم است.» کتابفروشی شکسپیر و شرکا در ادامه سنت قدیمی‌اش، هر هفته میزبان حداقل یک رویداد ادبی رایگان است و خوشحال می‌شوند از نویسندگان جوان و نوظهور در کنار نویسندگان برجسته امروزی میزبانی کنند.



میزبانی شکسپیر و شرکا از نویسندگان و کتابخوان‌ها

گفت‌وگویی اختصاصی بالیلی گلستان

◀ لیلی گلستان، مترجم، نگارخانه‌دار و عضو کانون نویسندگان ایران است. او متولد تیرماه ۱۳۲۳ و دختر ابراهیم و فخری گلستان است و کاوه گلستان برادرش است. او تا کلاس نهم در تهران تحصیل کرد و سپس برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. بعد از بازگشت به ایران در کارخانه پارچه‌بافی به عنوان طراح مشغول به کار شد و در سال ۱۳۴۵ به استخدام تلویزیون ملی در آمد. در سال ۱۳۴۷ با نعمت حقیقی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو پسر و یک دختر به نام‌های مانی، محمود و صنم است. او بعد از ۷ سال تلویزیون را ترک کرد و به نوشتن و ترجمه روی آورد، با ترجمه کتاب «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» اثر اوریانا فالاجی به عنوان مترجم شناخته شد. در سال ۶۰ یک کتاب‌فروشی تاسیس کرد و بعد از مدتی آن را به نگارخانه تبدیل کرد.



کرده‌ام و ناشر نمی‌شناسم باید چکنم؟ طاهباز هم یک روز من و کتاب را برد نزد «عبدالرحیم جعفری» مدیر بهترین انتشاراتی آن زمان یعنی انتشارات امیر کبیر. آقای جعفری دست‌نویس من را گرفت و فردا زنگ زد که بیا قرارداد را امضا کن. و من شدم مترجم!

● معیار شما برای انتخاب کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنید چیست؟

فقط باید خیلی از کتاب خوشم بیاید. همین. اصلاً به این که پرفروش است یا نوبل گرفته یا فلان جایزه را گرفته توجه نمی‌کنم. فقط باید خیلی دوستش داشته باشم. هیچ‌وقت هم سفارش کتاب را قبول نکرده‌ام. دو سه بار اتفاق افتاده که ناشری چندین کتاب به من معرفی کرده و گفته هر کدام را دوست داری ترجمه کن. مثل کتاب «تیسستوی سبز انگشتی» که یک روز سیروس طاهباز با ده پانزده تا کتاب آمد خانه‌مان و گفت دوست داریم در کانون پرورش فکری از تو کتاب در بیاوریم.

● به عنوان پرسش نخست، چه شد که مترجم شدید و چرا کتاب «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» اوریانا فالاجی را به عنوان اولین کار ترجمه‌تان برگزیدید؟

خیلی اتفاقی. به‌رحال کتاب‌خوان بودم از بچگی و کتابخانه خوبی داشتم و به همه دوستانم کتاب قرض می‌دادم. نقد این کتاب را در یک مجله فرانسوی خوانده بودم و همیشه از حرفه خبرنگاری خوشم می‌آمد و اوریانا فالاجی را هم به‌دلیل جسارتش دوست داشتم. از یکی از دوستانم در پاریس خواستم که کتاب را برایم بفرستد و وقتی رسید و شروع به خواندنش کردم دیدم عجب جذاب است. در بحبوحه جنگ ویتنام هم بودیم. دلم می‌خواست همه این کتاب را بخوانند و لذت ببرند. به همین دلیل شروع کردم به ترجمه‌اش. پسر مانی تازه به دنیا آمده بود و خودم هم در تلویزیون ملی مدیر برنامه بچه‌ها بودم و وقتی کم بود اما ترجمه را شروع کردم. سال ۱۳۴۸ بود. وقتی تمام شد به دوستم «سیروس طاهباز» گفتم کتابی ترجمه

همه مخالف بودند و می‌گفتند زیر موشک کسی حوصله ندارد بیاید هنر تماشا کند. من کار خودم را کردم و دیدیم که شد.

● نویسندگی بیشتر مورد علاقه شماست یا مترجمی؟

نویسندگی را خیلی دوست دارم و یادداشت‌هایی که در روزنامه‌ها و مجلات می‌نویسم مقبول واقع شده‌اند اما نویسنده رومان یا قصه کوتاه شدن کار خیلی سختی است و جرات می‌خواهد!

● با توجه به غلبه رسانه‌های دیداری و سلطه‌ی شبکه‌های مجازی اجتماعی، چگونه می‌توان انگیزه‌های کتاب‌خوانی را در نسل جوان جامعه ما تقویت کرد؟

حرف بدی می‌خواهم بزنم. باور می‌کنید از وقتی که وارد اینستاگرام شده‌ام کمتر کتاب می‌خوانم. می‌خوانم اما تمام شدنش زمان بیشتری را می‌طلبد. من مدام کتاب می‌خوانم چون در خانواده یک اصل بود. این کار مثل خیلی کارهای دیگر زندگی به خانواده و محیط رشد شما مربوط می‌شود. مردم روزنامه هم نمی‌خوانند چه برسد به کتاب.

● پیشنهاد شما برای آغاز مطالعه در کسانی که قصد دارند کتابخوانی را شروع کنند چیست؟

هر چیزی را که دوست دارند بخوانند و به دست این و آن نگاه نکنند که حتما کتاب مهم یا جدی بخوانند. نه. از خواندن هر چه که لذت می‌برند همان را بخوانند. طنز، پلیسی، شعر، عامه‌پسند و... بخوانند. فقط با امر خواندن ساعتی را در روز بگذرانند و این بشود عادتشان. آن وقت ناخودآگاه به سوی کتاب‌های جذاب‌تر و بهتر کشیده می‌شوند. ... امیدوارم حرف‌هایم به دردتان خورده باشد.



هر کدام را که دوست داشتی بگو و من تیستو را انتخاب کردم که چه استقبالی شد و هنوز بعد از پنجاه سال دارد منتشر می‌شود. البته در دوران جنگ توقیف شد به دلیل خیلی خنده داری اما دوباره بعد از ده دوازده سال در محاق توقیف بودن از نو در آمد. آقای مامور ممیزی کانون شده بود و یک روز به من خبر دادند که چه نشسته‌ای که تیستو توقیف شد! رفتم دفتر آقای ممیز و ایشان گفتند یک جمله را بردار تا مجوز دهم. جمله این بود که تیستو می‌گوید: جنگ مال آدم‌های احمق است! گفتم مگر غیر از این است؟ با صدای بلند گفت یعنی ما احمقیم؟ من هم با صدای بلند گفتم ما جنگ نمی‌کنیم دفاع مقدس می‌کنیم، صدام احمق است که جنگ را شروع کرد و من اجازه نمی‌دهم این جمله را بردارید چون پیام کتاب که در باره‌ی صلح است در همین جمله است. گفت برو دیگر با شما کاری ندارم! و من را از اطاقش بیرون کرد و کتاب ده دوازده سال توقیف ماند!

● با توجه به پیشرفت‌های به وجود آمده در زمینه هوش مصنوعی در قالب ترجمه‌های ماشینی، آینده فن ترجمه را چگونه می‌بینید؟

اتفاقاً یک ترجمه با گوگل، همین دیروز برایم آوردند که فاجعه بود. نمی‌دانم. خیلی ماشینی می‌شود و حتما حس و حال نخواهد داشت. انتخاب کلمه و درآوردن سبک نویسنده و هزار ظرافت دیگر حتما از دست می‌رود.

● در مسیر چاپ آثارتان با چه موانعی روبرو بوده‌اید؟

جز ممیزی هیچ مشکل دیگری نداشتم. تقریباً از حدود چهل کتابی که ترجمه کرده‌ام سی و چهار پنج تایش دچار ممیزی شده‌اند که در نهایت خودم به جای ناشر می‌رفتم ارشاد و ساعت‌ها وقت تلف می‌کردم که ممیز را توجیه کنم و همیشه هم موفق می‌شدم و بعد با تن و روانی خسته برمی‌گشتم خانه. من اگر ممیزی‌ها را بنشینم و بنویسم و این جلسات را تعریف کنم، خودش یک کتاب بسیار خواندنی می‌شود. کتاب آخرم که خیلی هم دوستش دارم و هنوز در نیامده یکی از ممیزی‌هایش این بود: به جای کلمه خوشگل بگذارید زیبا!!! آخر تو را به خدا این هم شد حرف؟ در نهایت بدون هیچ ممیزی مجوز گرفت. مجوز گرفتیم اما جان مان هم گرفته شد!

● دلیل تغییر کتابفروشی‌تان به گالری چه بود؟

من سال شصت کتابفروشی‌ام را باز کردم و تا شصت و شش ادامه دادم. یعنی زیر موشک باران و وسط شلوغی‌های تغییر و تحولات. خیلی کار جالب و دوست داشتنی بود اما یواش یواش محدوددهاش تنگ و تنگتر می‌شد و خریدها کم شد و درآمد هم کمتر. زندگی نمی‌گذشت. پس تبدیلیش کردم به گالری نقاشی. خب خودم هنر خوانده بودم و پدرم هم مجموعه‌دار بود و دوستان و آشنایان نقاش زیاد داشتیم ولی

ادبیات دیجیتال، فناوری در خدمت ادبیات

نویسنده، ارائه شده است. او می‌گوید که هدف ادبیات دیجیتال «نمایش نوآوری و خلاقیت در قصه‌گویی برای رسانه‌های دیجیتال و جهت‌گیری‌های جدید در شیوه ادبی معاصر است». البته این تعریف هنوز بسیار مبهم است و درست مانند سایر موارد هیچ‌گونه اطلاعاتی در مورد آنچه که می‌توان ادبیات دیجیتال در نظر گرفت، ارائه نمی‌دهد. بنابراین، ادبیات دیجیتال یک رسانه جدید می‌باشد که در خدمت ادبیات است. ادبیات دیجیتال برای نوشتن و ارائه یک قطعه نوشتاری، از فناوری استفاده می‌کند. از آنجا که ادبیات دیجیتال گونه‌های مختلفی دارد، بخش‌های مبهم زیادی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را ادبیات دیجیتال در نظر گرفت، اما شما ادبیات دیجیتال را پدیده‌ای بین کتاب‌های الکترونیکی و بازی‌های ویدئویی (هیچکدام ادبیات دیجیتال محسوب نمی‌شوند، اما زمینه‌های مشترک زیادی دارند) در نظر بگیرید. یا می‌توانید ادبیات دیجیتال را به‌عنوان تلاقی رسانه‌های دیجیتال و متنی در نظر بگیرید.

شاید شما هم داستان کوتاهی در توییتر خوانده باشید، یک شعر ویدیویی در یوتیوب دیده باشید یا یک داستان ایرمتنی را دنبال کرده باشید. ممکن است تعجب کنید اما همه مواردی که ذکر کردم، و خیلی نمونه‌های بیشتر، در گروه ادبیات قرار می‌گیرند. البته اگر دقیقش را بگوییم، در گروه «ادبیات دیجیتال» قرار می‌گیرند. ادبیات دیجیتال یا ادبیات الکترونیکی، ده‌ها سال است که خودش را مطرح کرده است. اما ادبیات دیجیتال چیست؟ ادبیات دیجیتال نیز مانند داستان‌های تخیلی یا «اسلیپ استریم» مفهومی مبهم است. تعاریف متعددی وجود دارد. برخی می‌گویند این نوع ادبیات از متونی تشکیل شده است که به‌صورت دیجیتال ایجاد شده‌اند و (معمولاً) در رایانه خوانده می‌شوند. سازمان ادبیات الکترونیکی (ELO) تعریف دیگری برای آن دارد: «اثر ادبی مهمی که از قابلیت‌ها و زمینه‌های ارائه شده توسط رایانه مستقل یا شبکه‌ای استفاده می‌کند». تعریف به‌روزتر از این مقوله توسط «سیمون گروت»،





توئیتر ادبی

از شعر گرفته تا داستان، گروهی یا فردی، روش‌های زیادی برای استفاده از توئیتر در جهت ایجاد اثر ادبی وجود دارد. نمونه ای از توئیتر ادبی، حساب کاربری «dead end fiction» است که داستان‌های بسیار کوتاه با موضوع وحشت منتشر می‌کند.

شعر ویدیویی

شعر ویدیویی دقیقاً همان چیزی است که به نظر می‌رسد. شعر همراه با فیلم که ممکن است به صورت ضبط شده یا ویدیوی گرافیکی باشد. معمولاً شعر در پس‌زمینه روایت می‌شود در حالی که شما از تصاویری که تکمیل‌کننده هر بیت است لذت می‌برید. برای دیدن نمونه‌های شعر ویدیویی می‌توانید به صفحه* ELO که فهرست کاملی از آثار ادبیات دیجیتال دارد، سری بزنید.

پس اگر شما در رایانه خود یک رمان بنویسید و آن را چاپ کنید، نمی‌توان گفت که شما خالق یک اثر ادبیات دیجیتال هستید. اما اگر یک رمان بنویسید و آن را در یک وبلاگ یا رسانه‌های اجتماعی منتشر کنید، آنوقت می‌توان آن را جزو ادبیات دیجیتال دانست.

ژانرهای ادبیات دیجیتال

ادبیات دیجیتال از ژانرهای زیادی تشکیل شده است. به علاوه، ادبیات دیجیتال یک زمینه در حال رشد است که با پیشرفت‌های جدید فناوری حرکت می‌کند. ممکن است فردا ده ژانر متفاوت از ادبیات دیجیتال ایجاد شود. بنابراین نمی‌توان لیست ژانرهای ادبیات دیجیتال را جامع دانست. در ادامه می‌توانید چند نمونه از ژانرهای ادبیات دیجیتال را مشاهده کنید.

TURN ON LITERATURE

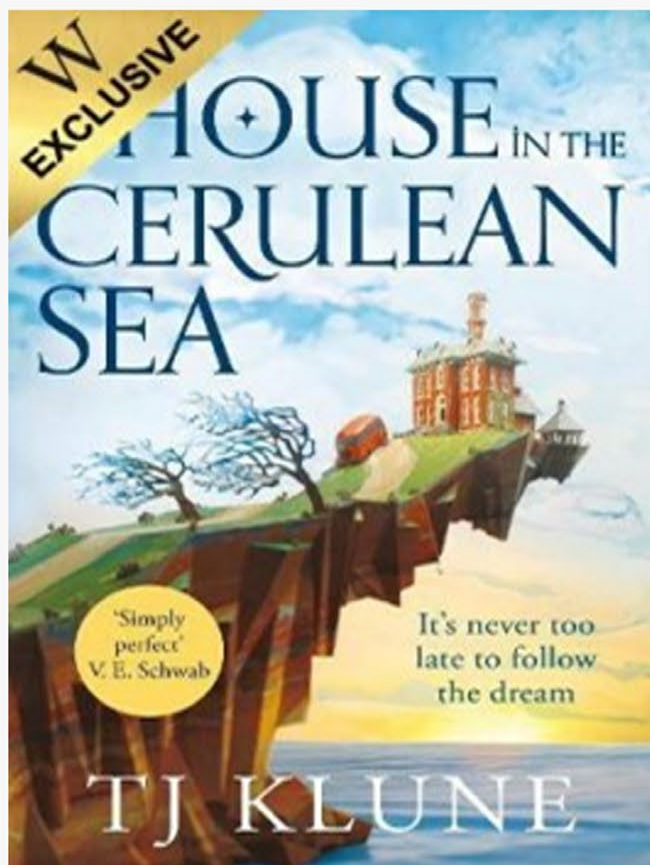


* <https://directory.eliterature.org/works>

نویسنده: گیا آر / مترجم: مزگان باختری

کتاب را از روی جلدش قضاوت نکنید؛ توصیه‌ای اشتباه

سفری به پشت جلد دعوت کنند. جلد‌های دیگر ممکن است برای خوانندگان خاص بسیار جذاب باشد، اما برای همه اینطور نباشد.



اکثر جلد‌ها شامل عنوان کتاب، نام نویسنده، طرح و عنوان است. بر روی بعضی دیگر از جلد‌ها ممکن است چند نقل قول از منتقدان یا نویسندگان دیگر نیز باشد. وقتی راجع به داوری یک کتاب از روی جلد آن صحبت می‌کنیم، وارد لیست طولانی مواردی مانند نام نویسنده یا عنوان می‌شویم. اینها مهم هستند، اما موضوع را به سمت دیگری منحرف می‌کند. قضاوت در مورد یک کتاب بر اساس نویسنده، تمرکز را بر شهرت و نظر نویسنده متمرکز می‌کند تا طراحی جلد.

چرا «کتاب را از روی جلد قضاوت نکنیم؟» توصیه‌ی بدی است؟

۱. جلد هر کتاب به عنوان شروع کننده مکالمه عمل می‌کند که یک خواننده آینده‌نگر به آن پاسخ می‌دهد. صادقانه بگویم، بخواهیم یا نخواهیم، در اغلب موارد جلد اولین چیزی است که شخص هنگام نگاه کردن به یک کتاب می‌بیند. مطمئناً خلاصه داستان را می‌خوانیم، اما خواندن خلاصه معمولاً پس از دیدن جلد اتفاق می‌افتد. من دوست دارم جلد را شروع مکالمه‌ای بدانم که خوانندگان در آن شرکت می‌کنند. برخی از جلد‌ها ممکن است خواننده‌ها را به یک نگاه دوستانه، توری کتاب یا





هنگامی که خوانندگان کتابی را برمی‌دارند یا آن را زمین می‌گذارند، درواقع آن‌ها به مجموعه اطلاعات داده شده پاسخ می‌دهند. آنها قضاوت می‌کنند، اما این قضاوت‌ها بر اساس انواع اطلاعات ارائه شده توسط جلد است. در ساده‌ترین شکل، جلد کتاب اغلب آنچه را که در کتاب وجود دارد منتقل می‌کند. اگر روی جلد یک کلاغ وجود داشته باشد، احتمالاً فکر خواهید کرد که این کتاب شامل چیزی راجع به پرنده است. جنبه بصری جلد کتاب را نباید نادیده گرفت. جلد دارای جزئیات خاصی است که اطلاعات بیشتری در مورد یک متن به ما می‌دهد. منظورم این است که به‌عنوان مثال کتاب «خانه‌ای در دریای سرولیان» (The House in the Cerulean Sea) را در نظر بگیرید که توسط «پیتر لوتن» طراحی و توسط «کریس سیکلز» تصویرگری شده است. عنوان کتاب بر روی جلد، با محتوای داخل آن مطابقت دارد. خانه‌ای در دریای سرول فقط یک مکان نیست. این خانه میزانی رازآلودگی، جادو و ماجراجویی دارد.

به مهارت خاصی نیاز دارد. تعداد زیادی جلد کتاب خیره‌کننده، جذاب و هوشمندانه وجود دارد. ممکن است به نظر برسد که برخی جلد‌ها به راحتی کنارهم قرار گرفته‌اند، اما بسیاری از آن‌ها استثنایی هستند. زمان زیادی صرف توسعه مفهوم، ایجاد طرح و تنظیم دقیق جزئیاتشان شده است. ایجاد جلد برای نشان‌دادن یک داستان کار سختی است! این تلاش و کار زیاد انجام می‌گیرد تا خوانندگان به سادگی به آن نگاه کنند. آیا نباید خوشحال باشیم که مردم از جلد برای درک کلی داستان استفاده می‌کنند؟

۲. همه ما کتاب‌ها را بر اساس مجموعه‌ای از معیارها قضاوت می‌کنیم. برخی کتاب را با عنوان، نویسنده، طرح، شعار، بیوگرافی نویسنده و... قضاوت می‌کنند. فکر می‌کنم بسیاری از ما موافقیم که اکثر چیزها را نباید تنها براساس یک عامل قضاوت کرد. برای اکثر تصمیمات، باید دیدگاه‌های متعددی را در نظر گرفت. در این مورد، جلد کتاب تنها یکی از عوامل متعددی است که در خرید کتاب در نظر گرفته می‌شود.

۴. جلد کتاب مقدار مشخصی از اطلاعات مربوط به کتاب را ارائه می‌دهد. از جلد برای نشان دادن ژانر و سایر اطلاعات مرتبط به خوانندگان استفاده می‌شود. بسیاری از ژانرها از مجموعه طراحی جلد خود پیروی می‌کنند. البته بسیاری از جلد‌ها می‌توانند گمراه‌کننده باشند. آنها می‌توانند تصاویری مفرح در زیر نور آفتاب یا تابستان را نشان دهند و در عین حال افسردگی شدید شخصیت اصلی را نیز پنهان کنند.

اگر بگوییم کتاب را از روی جلد قضاوت نکنید، در وهله اول منظورمان از جلد چیست؟ اگر مردم اصرار دارند که هنگام ارزیابی کتاب نباید جلد آن را در نظر گرفت، پس اصلاً چرا کتاب جلد دارد؟ کتاب‌های خوب به خوبی طراحی شده‌اند. آن‌ها توجه ویژه‌ای به عناصر اصلی مانند پیرنگ، شخصیت‌ها و تضادهای اصلی دارند، اما جزئیات را فراموش نمی‌کنند. منظورم از جزئیات، جلد، مطالب بصری، طراحی و... است. هر چیزی به دلیلی در جای خود قرار گرفته‌است. ما باید به آن احترام بگذاریم.

خوانندگان به مطالعه و قضاوت بر اساس مجموعه‌ای از معیارها ادامه خواهند داد. جلد تنها یکی از عواملی است که باید مورد توجه قرار گیرد. مانند دیگر جنبه‌های یک کتاب، جلد کتاب اطلاعات ارزشمندی در مورد داستان در خود دارد. نادیده گرفتن توصیه بدی است. درعوض، چرا سعی نمی‌کنید یک کتاب را از روی جلد آن قضاوت کنید؟ شاید دفعه بعد که قفسه‌های کتابفروشی محله خود را بررسی کردید یا عناوین متعددی را که به‌صورت آنلاین فهرست شده‌اند دیدید، بتوانید کتاب‌ها را صرفاً بر اساس جلد انتخاب کنید.

۳. بی‌توجهی به جلد، کار سخت هنرمند، نویسنده و سایر پرسنل دخیل در ایجاد و انتشار کتاب را نیز نادیده می‌گیرد. تکمیل هر جلد به مهارت خاصی نیاز دارد. تعداد زیادی جلد

کتابخانه‌ای که کتاب‌هایش انسان‌اند

کتابخانه انسانی در سال ۲۰۰۰ توسط برادران «رونی و دنی آبرژل» و همکاران آن‌ها «اسما مونا» و «کریستوفر اریکسن» در جشنواره روسکاید، کپنهاگ راه‌اندازی شد. آن‌ها متعلق به یک گروه غیردولتی محلی (سازمان‌های غیر دولتی) به نام «خشونت را متوقف کنید» می‌باشند و این ایده پس از کشته شدن دوستانشان به ذهن آن‌ها خطور کرد. این ایده در ابتدا به عنوان رویدادی در جهت مبارزه با خشونت آغاز شد اما به یک بستر بین‌المللی برای جلوگیری از بی‌عدالتی و تبعیض اجتماعی تبدیل شد. در این رویداد که به مدت چهار روز برگزار شد، بیش از ۱۰۰۰ شرکت‌کننده کردند و بیش از پنجاه عنوان کتاب رونمایی شد. اگرچه این رویداد موفقیت‌آمیز بود، اما پیشرفت در ابتدا کند بود. در سال ۲۰۰۸، این مفهوم به ایالات متحده و کانادا رسید و از آن زمان شروع به رشد کرد و اکنون در بیش‌تر از ۸۵ کشور فعالیت دارد.

کتابخانه انسانی یک سازمان بین‌المللی غیرانتفاعی است که در کپنهاگ دانمارک مستقر است. هدف این سازمان ارتقاء تنوع کتاب‌ها از طریق به چالش کشیدن کلیشه‌ها می‌باشد. در «کتابخانه انسانی» می‌توانید شخصی را «قرض» بگیرید تا داستان زندگی خود را برای شما بازگو کند و هدف از طراحی آن به چالش کشیدن تعصبات می‌باشد و در سراسر جهان گسترش یافته است. «رونی آبرژل» می‌گوید: «کتاب‌های بزرگی در بسیاری از ما پنهان شده است»، و این فرصتی است که آن کتاب‌ها توسط دیگران خوانده شده و جایگاه خود را در لیست پر فروش‌ها پیدا کنند. کتاب‌ها (انسان‌ها) همه داوطلبانی هستند که نوعی تبعیض یا سوء استفاده را تجربه کرده‌اند و آماده هستند تا داستان‌های خود را برای هر کسی که علاقه‌مند است بیان کنند. به آن‌ها آموزش داده شده تا مانند کتاب رفتار کنند - آن‌ها سفیران بزرگ یا الگویی برای آیندگانی با مشکلات مشابه هستند.





فضای انتخاب شده باید راحت باشد و حریم خصوصی کافی را برای بحث‌های باز و صادقانه فراهم کند. خوانندگان می‌توانند سؤالاتی را مطرح کنند که کتاب‌های انسانی تا آنجا که می‌توانند به آن‌ها پاسخ دهند. وقتی کار خواننده با کتاب تمام شد، می‌تواند کتاب را برگرداند و کتاب دیگری را که در دسترس است بررسی کند. این امکان وجود دارد که یک کتاب بیش از یک خواننده در یک جلسه داشته باشد. هنگامی که زمان اهمیت داشته باشد، یک کتاب را می‌توان توسط گروه کوچکی که بیش از چهار یا پنج خواننده ندارند، به طور همزمان ارائه نمود و خواند.

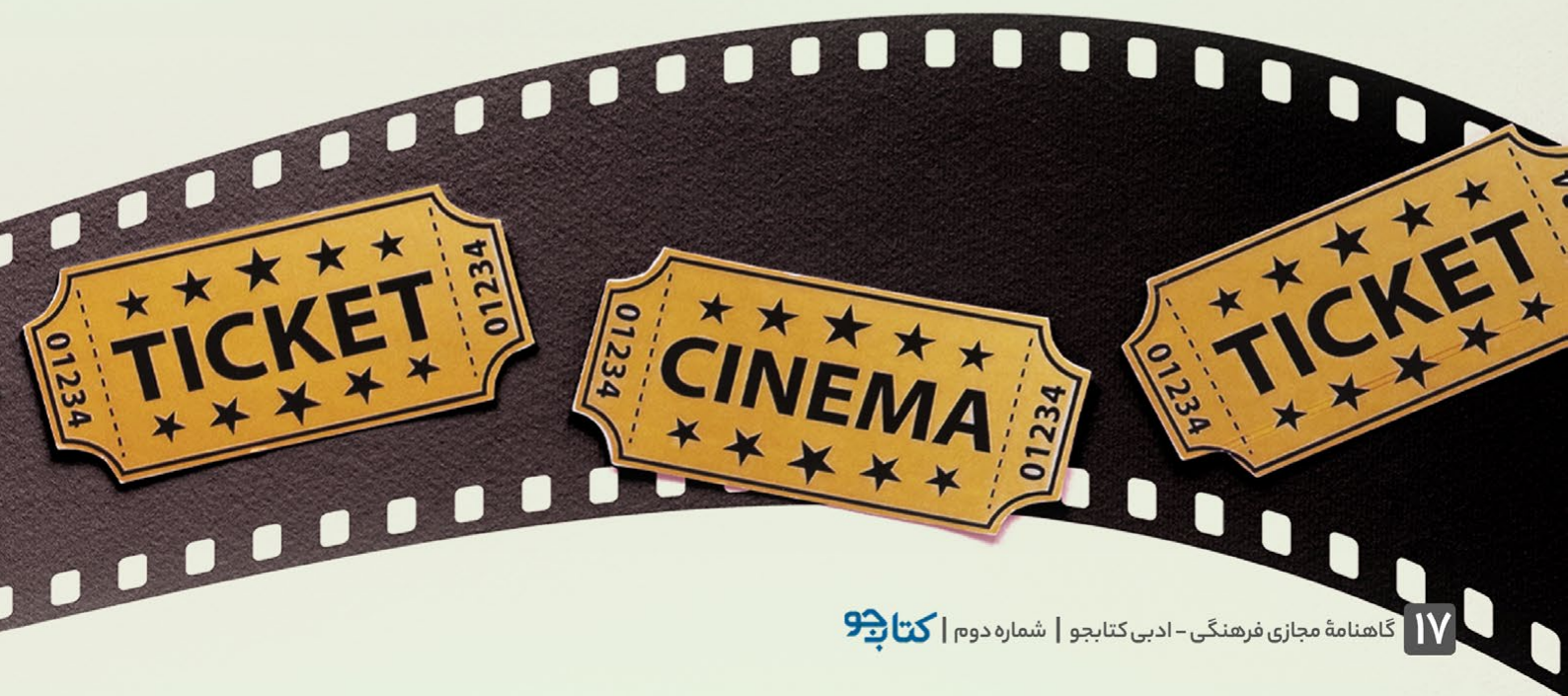
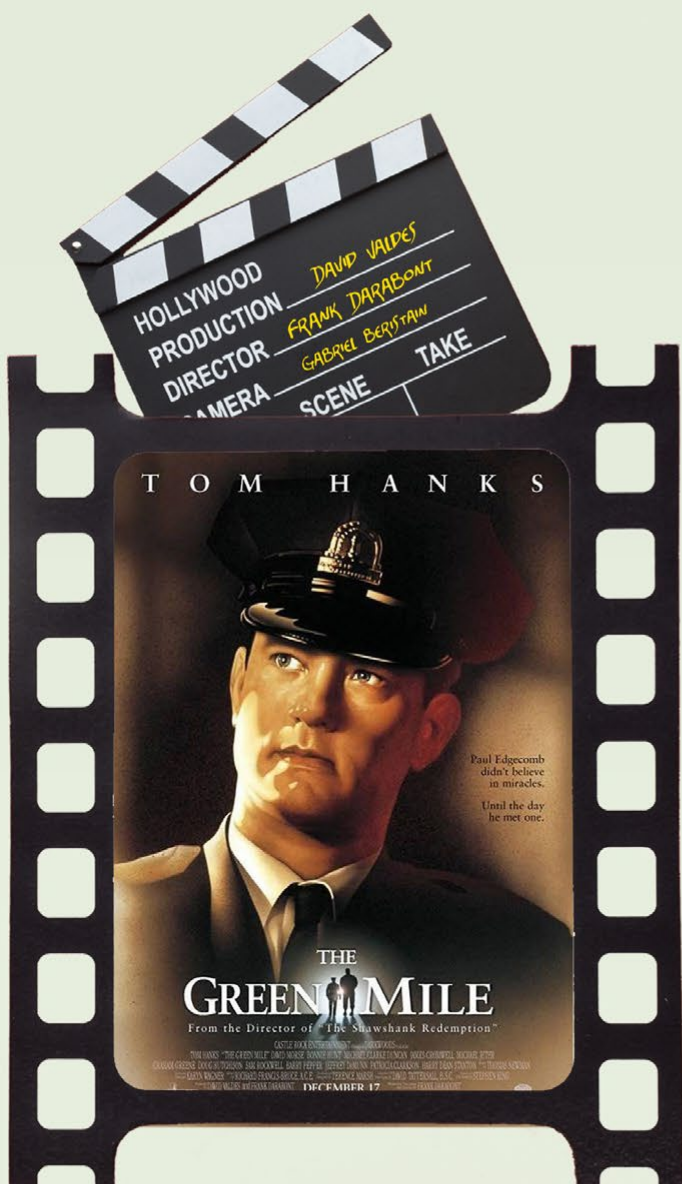
اگر خواننده‌ای بخواهد زمان بیشتری را با یک کتاب بگذراند، کتاب باید دوباره به محل تعیین شده برگردد تا تمدید شود به شرط آنکه هیچ کس دیگری مایل به خواندن کتاب نباشد.

کتابخانه انسانی با سازمان‌هایی مانند صندوق بین‌المللی پول و شرکت‌های بزرگی مانند «دایملر»، «هینیکن»، «ای بی» و «مایکروسافت» برای آموزش کارگران، افزایش تنوع و تحمل و ترویج محیط‌های کار فراگیر همکاری می‌کند. کتابخانه انسانی بسیار شبیه یک کتابخانه معمولی است که مردم برای بررسی کتاب به آنجا می‌روند. تنها تفاوت آن در این است که کتاب‌ها همه داوطلبان انسانی هستند که تصمیم گرفته‌اند تجربیات خود را آشکارا برای مخاطبان علاقه‌مند بیان کرده و به سؤالات آن‌ها پاسخ دهند. هر داوطلب کتابی با موضوع خاصی است. خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند یک کتاب انسانی را برای مدت زمانی مشخص در مکانی مشخص (زمان و مکان توسط برگزارکنندگان تعیین خواهد شد) بررسی کنند و در مورد این موضوع بحث‌های صریح داشته باشند. زمان معمول برای امانت کتاب ۳۰ دقیقه می‌باشد.



مسیر سبز؛ دومین شاهکار دارابونت

فیلم مسیر سبز (green mile) محصول شرکت آمریکایی «برادران وارنر»، دومین اثر «فرانک دارابونت» و ساخته سال ۱۹۹۹ است. دارابونت مسیر سبز را مانند فیلم اولش (رهایی از شاونسنگ) بر اساس رمانی از «استفن کینگ» ساخت. کینگ اگرچه بیشتر به عنوان سلطان داستان‌های ترسناک شناخته می‌شود اما پیش از هر چیز قصه‌گویی تمام عیار است. مسیر سبز با استقبال زیادی در زمان اکران مواجه شد و نامزد چهار جایزه اسکار شامل: بهترین فیلم، بهترین بازیگر نقش مکمل مرد، بهترین فیلمنامه اقتباسی، بهترین صداگذاری شد ولی در کمال ناباوری هیچکدام را دریافت نکرد. محبوبیت مسیر سبز به مرور بیشتر شد و امروز جزو ۲۵۰ فیلم برتر در IMDB است. مدت فیلم قریب به ۳ ساعت است که انتقادات زیادی به آن شد. مسیر سبز توانست تقریباً ۳۰۰ میلیون دلار بفروشد در حالی که بودجه ساختش ۶۰ میلیون دلار بود. این فیلم در قالب فلش‌بک از قهرمان فیلم، «پُل اجکام»، با بازی «تام هنکس» و تجربیات دلهره‌آور او با زندانیان محکوم به اعدام لوئیزیانا و جنایتکاری که نیروی خارق‌العاده دارد (جان کافی) روایت می‌شود. داستان فیلم در یک زندان در آمریکا می‌گذرد و راجع به پُل اجکام است که به علت کهولت سن در خانه سالمندان زندگی می‌کند، او پس از دیدن صحنه رقص فیلمی به گریه می‌افتد و پس از این اتفاق او به بیان بخشی از خاطرات خود برای دوستش الین در زمان خدمت در گروه اعدام زندان می‌پردازد.

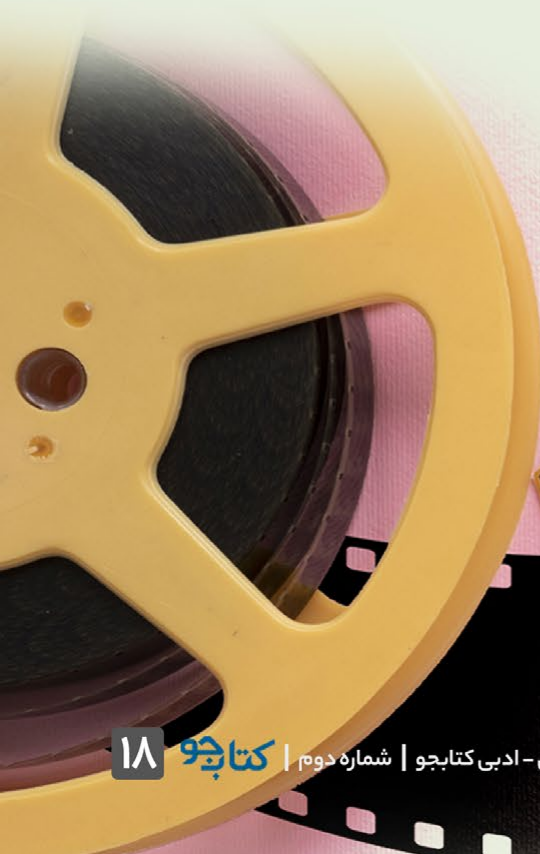


اجکام در سال ۱۹۳۵ در زندان مسئول گروه اعدام کنندگان بوده، نام فیلم هم از راهرویی در همین زندان گرفته شده که کف آن سبز رنگ بوده و زندانیانی که برای اعدام به اتاق مرگ می‌رفتند، می‌بایست از این راهرو عبور می‌کردند.

پُل اجکام در زندان با یک زندانی سیاهپوست درشت اندام و خوش قلب به نام جان کافی (مایکل کلارک دانکن) آشنا می‌شود که قدرتی خارق‌العاده دارد و به واسطه آن اجکام را که مبتلا به بیماری مثانه بود، درمان می‌کند. این زندانی متهم به قتل فجیع دو دختر بچه بود، پل به تدریج دریافت که جان نه تنها سنگدل نبوده بلکه نیرویی عجیب و شفا بخش دارد و سعی دارد به وسیله این نیرو به اطرافیان کمک کند ...



THE GREEN MILE



برنده نوبل ادبیات ۲۰۲۱ را بیشتر بشناسیم



عبدالرزاق گورنا، رمان نویس، در سال ۱۹۴۸ در جزیره زنگبار در سواحل شرق آفریقا متولد شد. او در سال ۱۹۶۸ به بریتانیا مهاجرت کرد و در آنجا مشغول به تحصیل شد، بعد از اتمام تحصیل به عنوان استاد ادبیات پساستعمارگرایی در دانشگاه «کنت» مشغول به کار شد و تا زمان بازنشستگی به تدریس مشغول بود.

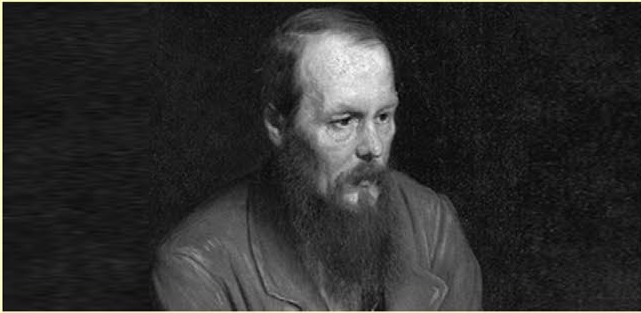
برنده جایزه نوبل، ۱۰ رمان و تعدادی داستان کوتاه منتشر کرده است. سه رمان اول او، «خاطره عزیمت» (۱۹۸۷)، «راه مسافران» (۱۹۸۸) و «دوتی» (۱۹۹۰)، تجربه مهاجران در بریتانیا معاصر را از دیدگاه‌های مختلف روایت می‌کند. چهارمین رمان او، «بهشت» (۱۹۹۴)، روایتگر استعمار شرق آفریقا در طول جنگ جهانی اول است که در فهرست نهایی جایزه بوکر برای داستان قرار گرفت. «تحسین سکوت» (۱۹۹۶) داستان مرد جوانی است که زنگبار را ترک می‌کند، به انگلستان مهاجرت می‌کند و در آنجا ازدواج می‌کند و معلم می‌شود. «کنار دریا» (۲۰۰۱)، توسط یک پناهجوی مسن که در یک شهر ساحلی انگلیسی زندگی می‌کند، روایت می‌شود.

هیچ نویسنده سیاه پوست آفریقایی از زمان «وول سوپینکا» در سال ۱۹۸۶ این جایزه را دریافت نکرده است. گورنا اولین نویسنده سیاه پوستی است که پس از «تونی موریسون» در سال ۱۹۹۳ برنده این جایزه شد. جایزه نوبل ادبیات تاکنون ۱۱۸ بار اهدا شده است که سهم زنان تنها ۱۶ جایزه بوده که ۷ مورد از آن‌ها در قرن ۲۱ اعطا شده است. برنده نوبل توسط ۱۸ عضو یک آکادمی سوئدی برگزیده می‌شود و مبلغ ۸۴۰ هزار پوندی به نفر برگزیده اعطا می‌شود.

در نوشته‌های گورنا مسائل هویت و آوارگی و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها در میراث استعمار و برده‌داری کاملاً مشهود است. شخصیت‌های داستانی گورنا دائماً در حال ساختن هویت جدید برای خود هستند تا متناسب با محیط جدیدشان باشد. آن‌ها دائماً در حال گفت‌وگو بین زندگی جدید خود و وضع گذشته‌شان هستند. از نظر گورنا هویت موضوعی است که دائماً در حال تغییر است و کارهایی که شخصیت‌های اصلی رمان‌هایش انجام می‌دهند دقیقاً برهم زدن هویت ثابت افرادی است که در محیط‌هایی که به آنجا مهاجرت می‌کنند با آن‌ها روبرو می‌شوند. مهاجرت و جابجایی، چه از شرق آفریقا به اروپا و چه در داخل آفریقا، در همه رمان‌های گورنا مسئله محوری است. جایزه نوبل ادبیات به دلیل «بینش بی‌نقص و دلسوزانه گورنا پیرامون استعمار و سرنوشت پناهنده‌گان در شکاف بین فرهنگ‌ها و قاره‌ها» به وی اعطا شد.



آثار عبدالرزاق گورنا



پدر او نیز ناگهان در سال ۱۸۳۹ درگذشت. در آن زمان، داستایفسکی دانشجوی آکادمی مهندسی نظامی در سن پترزبورگ بود، رشته‌ای که از سوی پدرش برای او مشخص شده بود. ظاهراً داستایفسکی برای چنین شغلی مناسب نبود. در دوران کودکی و دانشجویی، داستایفسکی به داستان‌های رمانتیک و گوتیک، به‌ویژه آثار سر والتر علاقه داشت. مدت کوتاهی پس از اتمام تحصیلات خود داستایفسکی از ارتش استعفا داد و کاری خطرناک را شروع کرد، نویسندگی.

اولین اثری که داستایفسکی منتشر کرد، ترجمه‌ای از رمان اوژنی گراند دو بالزاک بود تأثیر زیادی بر داستان‌های شخصی او داشت. داستایفسکی به‌محض نوشتن اولین رمان خود (مردم فقیر، ۱۸۴۶)، از سوی منتقدین عصر خود لقب استعداد جدید ادبیات روسیه را دریافت کرد و مورد استقبال قرار گرفت. سال‌های بعد داستایفسکی تعدادی داستان منتشر کرد، شب‌های سفید یکی از آن‌ها بود که ذهنیت یک رویاپرداز را به تصویر می‌کشید. در سال ۱۸۴۷ داستایفسکی به حلقه «پتراشفسکی»، گروهی از روشنفکران که راجع به سوسیالیسم ایده‌آل بحث می‌کردند، پیوست. در سال ۱۸۴۹، او و سایر اعضای حلقه پتراشفسکی دستگیر شدند. در زندان او و اعضای حلقه را برای یک مراسم اعدام به حیاط زندان بردند ولی این مراسم اعدام یک ساختگی بودن آن خبر نداشته‌اند. داستایفسکی سرانجام در سال ۱۸۵۴ از زندان آزاد شد.

داستایفسکی بعد از ۲ سال رابطه با «ماریا دیمتریونا» در سال ۱۸۵۷ با او ازدواج کرد ولی ماریا ۷ سال بعد درگذشت. در سال ۱۸۶۷ با «آنا گریگوریونا» ازدواج کرد و بعد از مدتی با همسرش به اروپا سفر کرد. داستایفسکی سرانجام در فوریه سال ۱۸۸۱ بر اثر خونریزی ریه درگذشت.

فیودور میخایلوویچ داستایفسکی، رمان‌نویس و نویسنده داستان کوتاه روس است که به عنوان یکی از بهترین رمان‌نویسان تاریخ شناخته می‌شود. در آثارش مدرنیسم ادبی، اگزیستانسیالیسم و مکاتب مختلف روانشناسی، الهیات و نقد ادبی دیده می‌شود. داستایفسکی با تأثیر روانشناختی قصه‌هایش بر افکار انسان‌ها تأثیر به‌سزایی در داستان‌های قرن بیستم داشت. او همچنین در زمان خود به دلیل فعالیت‌های روزنامه‌نگاری‌اش نیز معروف بود.

داستایفسکی بیشتر بخاطر رمان یادداشت‌های زیرزمینی، اولین رمان اگزیستانسیالیسم، و چهار رمان طولانی جنایت و مکافات، ابله، تسخیر شدگان (همچنین به شیاطین هم معروف است) و برادران کارامازوف شهرت دارد. هر یک از این آثار از لحاظ روانشناختی بسیار استادانه و عمیق نوشته شده‌اند و به همین دلیل داستایفسکی یکی از روانشناسان تاریخ ادبیات جهان به‌شمار می‌رود. وی در تجزیه و تحلیل حالات آسیب‌شناختی ذهنی که منجر به جنون، قتل و خودکشی می‌شود و در کشف احساسات تحقیر، خود ویرانی، و خشم قاتل تخصص داشت.

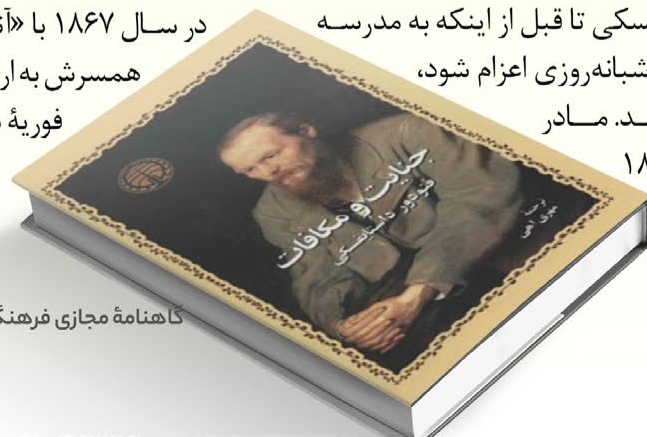
برخلاف بسیاری دیگر از نویسندگان روسی اول قرن ۱۹، داستایفسکی در خانواده‌ای عادی به دنیا آمد. او اغلب بر تفاوت بین پیشینه خود و «تولستوی» یا «ایوان تورگنوف» و تأثیر آن تفاوت در آثار خود تأکید می‌کرد. داستایفسکی همیشه به پول احتیاج داشت و مجبور بود آثار خود را با عجله به چاپ برساند. اگرچه او شکایت داشت که نوشتن در مهلت مقرر او را از دستیابی به قدرت کامل ادبی باز می‌دارد، اما معتقد بود نوشتن در مهلت مقرر به همان اندازه ممکن است به رمان‌هایش نیرویی دهد که جذابیت داشته باشند. داستایفسکی برخلاف نویسندگان طبقه اشراف که در آثارشان زندگی طبقه خودشان را به تصویر می‌کشیدند، زندگی طبقه فرودست جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد.

پدر داستایفسکی جراح بود و در بیمارستان فقرا در مسکو خدمت می‌کرد و علاوه بر وظیفه‌اش، به امور عام‌المنفعه نیز رسیدگی می‌کرد. مادرش زنی فرهیخته و مهربان، از خانواده یک بازرگان بود. داستایفسکی تا قبل از اینکه به مدرسه روزانه و سپس به مدرسه شبانه‌روزی اعزام شود،

در خانه آموزش می‌دید. مادر

داستایفسکی در سال ۱۸۳۷

درگذشت.



SHAKESPEARE AND COMPANY

Book
Sellers



کتابچو

صاحب امتیاز: کانون کتاب دانشگاه بیرجند
مدیر مسئول و سردبیر: علیرضا نظری کاریز نوی



کتابچو
فصلنامه علمی-ادبی
شماره ۱۰۰
پیاپی ۱۰۰